

تحقیر دیکتاتور

باز خوانی خروج اجباری رضاشاه پهلوی در سالگرد ۲۵ شهریور ۱۳۲۰



مهرداد خدیبر

معاون سردبیر

هر داوری و قضواتی درباره کارنامه ۱۶ ساله سلطنت رضاشاه پهلوی (و با احتساب دوران سردار سپه‌پی و رئیس‌الوزاری ۲۰ ساله) داشته باشیم در این که پایان سلطنت او تحقیرآمیز بوده کسی تردید ندارد.

تدبیر محمدعلی فروغی البته سبب شد با انتقال سلطنت به ولیعهد ۲۲ ساله از شدت این تحقیر کاسته شود و هر چند حسب ظاهر نجات خاندان پهلوی و استمرار سلطنت بود اما هر چه زمان گذشت مشخص‌تر شد که ذکاءالملک در واقع مانع تجزیه ایران شد زیرا رفتار اشغال‌گران با کشوری که پادشاه و مجلس و دولت دارد به قاعده متفاوت بود. خاصه وقتی ایران را از بی‌طرفی خارج ساخت و پای آمریکا را هم به میان آورد و سرانجام ایران پل پیروزی لقب گرفت.

کافی است تصور کنید ایران متحد آلمان می‌ماند و این که با شکست هیتلر چه سرنوشتی در انتظار این سرزمین بود. تهدید روس‌ها جدی‌تر از آن بود که رضاشاه تردید کند. وقتی خاطر او از انتقال سلطنت به ولیعهد ۲۲ ساله آسوده شد و از فروغی قول گرفت استعفانامه را که خود فروغی نوشته بود امضا کرد و روانه اصفهان شد. فرزند جوان را هم در مجلس همراهی نکرد.

شب قبل را تا صبح نخوابیده بود و مدام قدم می‌زد. همان شبی که به گفته محمود فروغی در گفت‌وگو با حبیب لاجوردی - تاریخ‌شغاهی هساروارد - در رادیو بی‌بی‌سی توصیف «شاه بادمجان فروش» هم برای رضاشاه به کار رفت و دانست بازی تمام شده؛ طعنه‌ای به خاطر تصرف املاک با زور. چون بیشترشان زمین‌های کشاورزی کشت بادمجان و کدو بودند و این پرسش درگرفت که آخر این زمین‌ها به چه کار پادشاهی می‌آید که مطابق سنت سلطنت مالک تمام سرزمین است؟

با این همه وقتی شنید قرار نیست انگلیسی‌ها در مقابل روس‌ها از او حمایت کنند به فرمول محمدعلی فروغی فکر کرد و پذیرفت که راهکار او هم جان او را نجات می‌دهد هم دودمان سلطنت پهلوی را و هم تمامیت ارضی ایران را حفظ می‌کند.

فروغی هیچ‌گاه نگفت و نوشت که به انگلیسی‌ها چه گفت و چه شنید و احتمالاً به همین خاطر دفتر خاطرات او در روزهای سوم تا ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ سفید است در حالی که او مرد نوشتن بود و بسیار سراسرت و نیکو هم می‌نوشت و نثری چنان پاکیزه داشت که می‌تواند در کتاب‌های درسی بیاید.

البته جز به برادرش ابوالحسن خان: «بدان!» که هر کاری می‌خواهم بکنم به خاطر استقلال ایران است. مردم ایران، امشب به من احتیاج دارند. یک عمر زندگی ما را تأمین کردند و امشب شبی است که باید برای ایران کاری کنم.»

فرمول فروغی این بود: رضاشاه ایران را ترک می‌کند تا روس‌ها که در راه تهران بودند از برچیدن اساس سلطنت و دستگیری رضاشاه به اتهام بی‌توجهی به اخراج کارشناسان آلمانی و همکاری با آلمان نازی منصرف شوند و با منتفی شدن انقراض سلطنت پهلوی پسر ۲۲ ساله و خجالتی به جای پدر بر تخت بنشینند. شاه جوان را البته کسی چندان جدی نمی‌گرفت و انگار تنها برای دوران گذار گزینه مناسبی به نظر می‌رسید تا سر فرصت تدبیری دیگر بیابندیشند.

رضاشاه شبانه از کاخ سعدآباد به کاخ مرمر آمده بود. همسر و فرزندان را پیشاپیش به اصفهان فرستاده و تنها محمدرضا در تهران - در دربار - هیچ بدرقه‌ای هم در کار نبود. زمان به زبان او در گذر بود. می‌ترسید روس‌ها برسند و تهدید خود را عملی کنند.

انگلیسی‌ها البته به قوای روس با گله پیغام فرستادند: شاه که دارد اولطبلانه می‌رود. دیگر از کی می‌خواهید انتقام بگیرید؟! در کاخ مرمر تنها محمدعلی فروغی، نخست‌وزیر و شکوه‌الملک حاضر بودند. کاروان شاه را خودرو تشکیل می‌داد. اولی را خود او سوار شد. سه اتومبیل هم به اثاثیه اختصاص یافت و دو اتومبیل نیز اسکوتمت می‌کردند. آخرین گفت‌وگوهای رضاشاه با فروغی و قبل از سوار شدن یک بار در خانه او اتفاق افتاد و یک بار روز ۲۵ شهریور در دربار. در خانه قولی بود که دوباره گرفت و در برابر یک توصیه که بر آن تأکید داشت.

قولی که از فروغی گرفت این بود: محمدرضا، شاه شود و نقشه دیگری در کار نباشد. قبل‌تر در حیاط خانه فروغی و قبل از ترک آن با اشاره به ندو فروغی - که آن موقع دختر پچهای پنج‌شش ساله و نزد پدر بزرگ بسیار عزیز بود و داشت جامه او را مرتب می‌کرد - گفته بود: به جان او قسم بخورید و فروغی دو بار گفت: «به جان نیکی، به جان نیکی». رضاشاه این قسم را که شنید آسوده خاطر شد و در اتومبیل نشست و رفت. اصرار او ناشی از این نگرانی بود که انگلیسی‌ها با فروغی او را فریب داده باشند و منتها محمدرضا جوان بر تخت سلطنت ننشیند که روس‌ها تهران را اشغال و ولیعهد را دستگیر کنند یا فروغی اعلام جمهوری کند و خود رئیس‌جمهوری شود.

ذکاءالملک اما دوباره تأکید کرد نه انگلیس‌ها صحنه و تهران را به روس‌ها خواهند سپرد و نه او خیانت خواهد کرد. بیمار است و نه به ریاست جمهوری که به پایان عمر می‌انديشيد. توصیه

رضاشاه هم جالب بود: «به هر قیمت مجلس را نگه دارید و گر نه تهران هرج و مرج می‌شود.»

انگار تازه و البته دیر در یافته بود پارلمان می‌تواند چه نقش بی‌بدیلی داشته باشد. او که امثال سیدحسن مدرس و دکتر محمد مصدق را از ادامه نمایندگی بازداشته و یکی را به تبعید فرستاده و همان جا جان او را هم ستانده و دیگری را به حبس انداخته و مجلس را با دخالت‌های گسترده از اعتبار و نفوذ انداخته بود، انگار تازه در یافته بود مجلس می‌تواند چه جایگاه یگانه‌ای داشته باشد و قوام ملک و ملت و مملکت تنها قائم به شاه نیست و استعفانامه را امضا کرد: «نظر به این که من همه قوای خود را در این چندساله مصرف امور کشور کرده و ناتوان شده ام حس می‌کنم که اینک وقت آن رسیده است که یک قوه و بنیه جوان‌تری به کارهای کشور که مراقبت دائم لازم دارد بپردازد و اسباب سعادت‌روری ملت را فراهم آورد. بنابر این امر سلطنت را به ولیعهد و جانشین خود تفویض کردم و از کار کناره نمودم. از امروز که بیست‌وپنجم شهریور ماه ۱۳۲۰ است عموم ملت از کشوری ولشکری ولیعهد و جانشین قانونی مرا باید به سلطنت بشناسند و آنچه از پیروی مصالح نسبت به من می‌کردند نسبت به ایشان منظور دارند. کاخ مرمر طهران، ۲۵ شهریور ۱۳۲۰.»

قرار بود پادشاه جوان فردای آن روز - ۲۶ شهریور - در مجلس شورای ملی سوگند یاد کند ولی بعد صلاح ندیدند تا فردا صبر کنند و همان روز جلسه فوق‌العاده تشکیل شد.

روس‌ها در راه بودند و از قشونی که رضاشاه طی ۲۰ سال تقویت و تجهیز کرده بود هم هیچ کاری برنیامد. طی سه روز - ۳ تا ۶ شهریور - فروپاشیدند و مردم هم تنها تماشا می‌کردند و شگفت‌آورتر اینکه سربازان سربازخانه‌ها را تخلیه کردند و رفتند و جز چند فقره مقاومت پراکنده در روزهای نخست اشغال خبری منتشر نشد.

تأکید این یادداشت اما چنان که از عنوان هم برمی‌آید بیشتر بر تحقیر دیکتاتور است: سه نوبت در یک روز.

نخست: در اصفهان. وقتی از او خواستند املاک خود را مصالحه کند. همان املاکی که منشأ بخشی از نارضایتی‌ها شده بود. قوام‌الملک شیرازی و دکتر محمد سجادی به اصفهان رفتند و املاک به نام محمدرضا شد. شاه جوان البته اندک زمانی بعد املاک را به اموال عمومی بازگرداند در سال‌های ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ هم بانک عمران مأموریت یافت بخش باقی‌مانده نیز به زارعین مسترد شود.

دوم: چمدان‌های رضاشاه را در بندرعباس تفتیش کردند تا امبادا جواهرات سلطنتی را با خود برده باشد.

سوم: مدتی منظر ماند تا کشتی از بصره برسد و با تأخیر کشتی باری آمد و تازه وقتی سوار بر کشتی شد دریافت قرار نیست به هند بروند. هم هند مستعمره بریتانیا بود و هم آفریقای جنوبی. به جای هند او را به جزیره موریس بردند. نهایت کاری که پادشاه جدید ایران بعدتر نتوانست انجام دهد انتقال پدر به ژوهانسبورگ بود؛ جایی که در آن چشم از جهان بست.

پایان تحقیرآمیز دوران رضاشاه اثری بسیار منفی بر روی شاه جوان باقی گذاشت تا حدی که مراسم تاج‌گذاری را به زمانی دورتر موکول کرد تا آن خاطره رنگ باخته باشد. شاید اگر رضاشاه به توصیه روزلات در پاسخ استمداد خود در همان روزهای نخست بعد از اشغال عمل کرده بود گرفتار آن وضعیت تحقیرآمیز نمی‌شد. خواست رئیس‌جمهوری ایالات متحده روشن و صریح بود: به صف مقابله با هیتلر بپیوندد.

با گذر زمان و برای محمدرضا شاه البته ۲۵ شهریور یک سکه دور بود. روی اول پایان تحقیرآمیز سلطنت پدر و روی دوم آغاز سلطنت خود او. شاید از این رو بود که مادر شاه - ملکه مادر - که دو روز را در سال به‌عنوان نوزایی پهلوی جشن می‌گرفت (۲۸ مرداد سال‌روز کودتا علیه دولت ملی و ۹ آبان تولد ولیعهد) مناسبت ۲۵ شهریور را مصادق نوزایی نمی‌دانست در حالی که سلطنت منتقل شده بود.

به بهانه شروع سلطنت محمدرضا البته میدانی در تهران ۲۵ شهریور نام گرفت که در پی پیروزی انقلاب ضدسلطنتی به «رضایی‌ها» تغییر کرد تا یادآور ۴ عضو یک خانواده از سازمان مجاهدین خلق باشد که در رژیم شاه کشته شده بودند. نام جدید اما تنها ۳۰ ماه دوام آورد چرا که وقتی این سازمان رو در روی جمهوری اسلامی قرار گرفت - منافقین خوانده شد و در پی آن نیز حادثه ۷ تیر ۶۰ رقم خورد - نام میدان هم به ۷ تیر تغییر یافت.

حالا هر چند دیگر میدانی به نام ۲۵ شهریور در تهران و هیچ جای دیگر ایران نیست اما از این روز نمی‌توان یاد نکرد زیرا ۸۳ سال قبل را به یاد می‌آورد. تحقیر شاه و تدبیر رئیس‌الوزرا.

دومی البته دیگر به غلظت قبل متهم نمی‌شود چرا که ابتکار و استقلال ایران را تضمین کرد و از زیر چکمه روس‌ها که تا قزوین آمده بودند بیرون آورد. کما این که بعد از پایان جنگ حضور نیروهای شوروی در خاک ایران دیگر توجیهی نداشت و یکی از نمایندگان که به جد پیگیر خروج بود دکتر مصدق بود و بعدتر نیز با تدبیر قوام و شکایت ایران به جامعه ملل و حمایت آمریکا ناچار از ترک ایران شدند.

فروغی نماند تا ثمرات تدبیر خود را ببیند و یگانه پاداشی که گرفت پاره‌سنگ محمدعلی روشن - از تماشاگران حاضر در مجلس - بود که می‌پنداشت رئیس‌الوزرا خیانت کرده است. تحقیر شاه اما در تاریخ ثبت شد و بر تمام کارنامه عمرانی او سایه انداخت.

تیتریک

HEADLINE ONE

۲

گزارش

حقوق

احکامی که می‌شکند

بررسی صدور آرای سنگین در شعب بدوی و دستور اخیر رئیس دیوان عالی کشور



شادی مکی

گزارشگر حقوقی هم‌میهن

مدرس حوزه زن‌شناسی و «شریفه محمدی» فعال کارگری در دادگاه بدوی با حکم اعدام به اتهام بغی مواجه شده‌اند و منتظر نتیجه فرجام‌خواهی در دیوان عالی کشور هستند تا شاید این نهاد با دقت نظر بیشتری به مجازاتی که قرار است حیات آنها را با خطر جدی مواجه کند، نگاه کند.

به هر حال به نظر می‌رسد صدور احکام سنگین از سوی دادگاه‌های بدوی با سهولت بیشتری نسبت به دیوان عالی کشور صورت می‌گیرد. شاید به دلیل همین اهمیت موضوع بود که تیرماه گذشته غلامحسین محسنی‌اژه‌ای، رئیس دستگاه قضایی کشور با تأکید بر ضرورت نظارت دیوان عالی کشور بر احکام صادر شده گفته بود: «مجازات باید متناسب، عاقلانه و اثربخش باشد؛ تعیین مجازات نباید به گونه‌ای باشد که موجب وهن شود؛ اگر مجازات تعیین شده، وهن دستگاه قضایی باشد، از اثرگذاری لازم برخوردار نخواهد بود. در اینجاست که عدل و تدبیر قاضی جلوه‌گری می‌کند؛ در اینجاست که قاضی باید مقتضیات را بسنجد و عاقلانه عمل کند. این اظهارات اژه‌ای اگر چه در بحبوحه صدور احکام عجیب درباره حجاب عنوان شده بود اما قابل تعمیم به همه احکام صادرشده از سوی دادگاه‌های کشور بوده و با اصول و قواعد حقوقی کشور هم مطابقت دارد.

باتوجه به اهمیت تفاوت عملکرد قضات دادگاه‌های بدوی و دادگاه‌های عالی و هزینه‌ای که این تفاوت عملکرد برای جامعه و دستگاه قضایی کشور می‌تواند به دنبال داشته باشد با حسین بیات، عضو هیئت مدیره انجمن حقوق اساسی ایران و علی مجتهدزاده، وکیل دادگستری گفت‌وگو کردیم.

جرم‌انگاری‌های غیر ضروری

حسین بیات، حقوقدان و عضو هیئت مدیره

انجمن علمی حقوق اساسی ایران در این باره می‌گوید: «بر اساس اصل ۳۶ قانون اساسی و

مقصود مندرج در ماده ۲ قانون مجازات اسلامی،

حکم به مجازات و اجرای آن باید براساس قانون باشد. در نتیجه مقام

قضایی جز در چارچوب قانون و در مواردی شاذ و نادر از جمله

موضوع اصل ۱۶۷ قانون اساسی که به او اجازه می‌دهد براساس آرا

و فتاوی فقهای مبادرت به صدور حکم به مجازات کند، به بیان دیگر

قاضی حق ندارد خارج از این چارچوب مبادرت به اعمال مجازات

کند. بنابراین فرض کلی بر آن است که احکام اعدامی که به‌ویژه در

محاکم بدوی صادر می‌شوند با قانون منطبق است و یا اینکه براساس

تشخیص مقام قضایی یعنی دادگاه صادرکننده حکم با قانون

منطبق است.» او به این موضوع اشاره می‌کند که در قانون مجازات

اسلامی و در سایر قوانین کیفری برای عناوین مجرمانه متعددی

مجازات اعدام با قتل، قانونی تعیین شده است: «به‌عنوان مثال

برای قتل عمد مجازات قصاص تعیین شده که زمینه شرعی هم

دارد. برای عملیات تروریستی و قاچاق مواد مخدر در شرایط خاص

نیز مجازات اعدام تعیین شده است. برای مساحقه و لواط که جزء

جرائم اخلاقی هستند نیز قانون مجازات اعدام را در نظر گرفته؛

آن‌هم با شرایط بسیار سختگیرانه‌ای که در فقه و در شریعت اسلامی

وجود دارد. برای هواپیماربابی، سب‌النبی در شرایط خاص، محاربه،

برخی جرائم سیاسی و امنیتی و... هم مجازات تعیین شده اعدام

است. بنابراین ما موارد متعدد عنوان مجرمانه داریم که مجازات‌شان

اعدام است.» این حقوقدان تأکید می‌کند که به این ترتیب دست

مقام قضایی را به‌گونه‌ای باز نگذاریم که در موارد متعدد قادر است

مبادرت به صدور حکم اعدام کند: «اما مسئله اینجاست که در

بسیاری از موارد قاضی صادرکننده حکم بنا به دلایل مختلف

محتمل است در تطبیق موضوع با حکم دچار اشتباه شود یعنی در

تفسیر و تشخیص قضایی خود مرتکب اشتباه شود. فرض کنید

فردی به دلیل جاسوسی دستگیر می‌شود. در قانون مجازات

اسلامی برای جاسوسی در برخی موارد مجازات حبس و در مواردی

مجازات اعدام در نظر گرفته شده است. حالا این امکان وجود دارد

که تشخیص مقام قضایی نادرست باشد. یعنی در حالی که اساساً

بزه جاسوسی رخ نداده و اگر داده هم مجازات فرد متهم

حبس است، قاضی با این تلقی که موضوع با عنوان

مجرمانه دیگری منطبق است حکم اعدام صادر کند.»

بیات اضافه می‌کند: «جرائم مساحقه و لواط هم به این

سهل‌انگاری کرده و در مقام احراز وقوع بزه شرایط قانونی و

شرعی را آنگونه که باید مدنظر قرار ندهند. بنابراین وقتی

پرونده به دیوان عالی کشور ارجاع می‌شود آنجا با بررسی

دقیق مشخص می‌شود عنصر مادی بزه انتسابی با بزه

لواط یا مساحقه به مفهوم فقهی و قانونی آن انطباق

دارد یا ندارد و در صورت عدم انطباق حکم صادره

نقض می‌شود.»

این وکیل دادگستری در ادامه این را هم

می‌گوید که معمولاً در فرآیندهای دادرسی

چه در دادسرا چه در دادگاه دچار نقص

تحقیقات، اشتباهات عمده در

«در راستای تحول در دیوان عالی کشور و در جهت اجرای دقیق تبصره ماده ۴۷۸ قانون آیین دادرسی کیفری، تقاضاهای اعاده دادرسی ماده ۴۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری با موضوع مجازات‌های برگشت‌ناپذیر (مجازات‌های سالب حیات، مجازات‌های بدنی، قلع و قمع) در دبیرخانه دیوان عالی کشور خارج از نوبت ثبت و بدون فوت وقت جهت رسیدگی خارج از نوبت به شعب دیوان عالی کشور ارجاع گردد و معاون قضایی در امر ارجاع رعایت لازم را در این خصوص داشته باشند. البته در این خصوص رأی وحدت

رویه شماره ۷۴۲ مورخ ۰۶/۰۵/۱۳۹۴ نیز قبلاً صادر شده و این نشان از اهمیت حرمت دماء مسلمین و رعایت حدودالله دارد که

باید مورد اهتمام جدی باشد و رأی وحدت رویه فوق‌الذکر برای شعب

دیوان عالی کشور لازم‌الاجراست.» دستوری که ۱۷ شهریورماه

جاری محمدجعفر منتظری، رئیس دیوان عالی کشور در شورای

معاونین این نهاد صادر کرد. در توضیح این سخن منتظری باید از

ماده ۴۷۸ قانون آیین دادرسی کیفری هم گفت. براساس این ماده

« هرگاه رای دیوان عالی کشور مبنی بر تجویز اعاده دادرسی باشد

یا طبق ماده (۴۷۷) اعاده دادرسی پذیرفته شده باشد اجرای حکم

تا صدور حکم مجدد به تعویق می‌افتد و چنانچه از متهم تأمین اخذ

نشده و یا تأمین متفی شده باشد یا متناسب نباشد، دادگاهی که

پس از تجویز اعاده دادرسی به موضوع رسیدگی می‌کند، تأمین لازم

را اخذ نمی‌نماید.» تبصره این ماده هم تأکید می‌کند: «در صورتی

که مجازات مندرج در حکم، از نوع مجازات سالب حیات یا سایر

مجازات‌های بدنی یا قلع و قمع بنا باشد، شعبه دیوان عالی کشور

با وصول تقاضای اعاده دادرسی قبل از اتخاذ تصمیم درباره تقاضا،

دستور توقف اجرای حکم را می‌دهد.»

شاید بتوان گفت این دستور منتظری همانطور که خودش اذعان

می‌کند در راستای تحول در دیوان عالی کشور و شاید هم تحول در

ساختار قضایی کشور صادر شده است و البته برخی از حقوقدان‌ها

خبر می‌دهند که بر سر اجرای این دستور مقاومت‌هایی هم وجود

دارد. اما ضرورت این تحول چیست؟ شاید بتوان گفت ایران از جمله

کشورهایی است که نظام کیفری آن به مجازات مجرمین از طریق

سلب حیات، نقص عضو و سایر مجازات‌هایی که در جامعه حقوقی

به عنوان «مجازات‌های غیر قابل بازگشت» توصیف می‌شوند،

نگاهی ویژه داشته است. چنان که به گفته حقوقدان‌ها تنها تعداد

عناوین مجرمانه مستوجب سلب حیات بالغ بر ۱۶ مورد است. این

نوع مجازات درباره جرائم مرتبط با مواد مخدر، جرائم علیه امنیت

اقتصادی، جرائم علیه امنیت اخلاقی، جرائم علیه افسادفی‌الارض

به معنای عام و جرائم علیه امنیت اجتماعی (بغی، محاربه و

افسادفی‌الارض) اعمال می‌شوند. به هر روی تعداد احکام صادرشده

مبتنی بر چنین مجازات‌هایی و به‌ویژه حکم اعدام در کشور ما قابل

توجه است. احکامی که بسیاری از آنها در دادگاه‌های بدوی صادر

شده اما در مرحله فرجام‌خواهی و به‌ویژه در دیوان عالی کشور نقض

می‌شوند. حقوقدان‌ها علت این تفاوت نگاه در دادگاه‌های بدوی و

دیوانعالی کشور را ناشی از تفاوت در میزان دانش و تجربه قضات این

دادگاه‌ها و همچنین استقلال بیشتر قضات مراجع عالی نسبت به

قضات دادگاه‌های بدوی می‌دانند.

رویکرد مراجع عالی قضایی به احکام اعدام

صدور مجازات‌های سالب حیات شاید بعد از اعتراضات ۱۴۰۱

بیش از هر زمان دیگری خود را نشان داد. در آن زمان بسیاری

از معترضان بازداشت‌شده در دادگاه‌های بدوی با احکام اعدام

مواجه شدند. اگر چه برخی از این احکام در دیوان عالی کشور

تأیید شده و به مرحله اجرا رسیدند اما تعداد احکام

اعدامی هم که در مرحله فرجام‌خواهی و در دیوان

عالی کشور نقض شدند کم نبودند. به‌عنوان مثال

تیرماه امسال وکلای «توماج صالحی» هنرمند

معترض از نقض حکم اعدام او در دیوان عالی

کشور و ارجاع پرونده جهت رسیدگی به شعبه

هم‌عرض خبر دادند. آبان‌ماه سال گذشته نیز

حکم اعدام «حمید قره حسنلو» از بازداشت‌شدگان

اعتراضات ۱۴۰۱ نقض و به ۱۵ سال حبس

نفی بلد کاهش یافت. حکم اعدام

«سهند نورمحمدزاده» دیگر معترض

بازداشتی هم فروردین سال گذشته

نقض شد و در نهایت سهند به ۱۰

سال نفی بلد در زندان کهنوج

کرمان محکوم شد.

در حال حاضر هم دو زن

با نام‌های «پخشان عزیزی»